**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020817**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما در جلسۀ قبل در مورد علی بن ابی حمزه بطائنی صحبت می‌کردیم بعضی از دوستان یکی دو تا سؤال کردند من اجازه بدهید یک توضیحی در مورد بعضی نکات این بحث بدهم. بعضی از دوستان سؤال کردند خب شما در مورد علی بن ابی حمزۀ بطائنی می‌گویید که قبل از وقف اخذ شده، در مورد حسن بن علی بن ابی حمزه پسرش که این مطلب مطرح نیست و از اوّل واقفی بوده آن را چه کار می‌کنید؟ حالا در مورد خصوص حسن بن علی ابن ابی حمزه آن مطلب مهمی نیست این جهت خب قبول نمی‌کنیم حسن بن علی بن ابی حمزه را، چیز خاصی نیست که حتما باید حسن بن علی بن ابی حمزه را قبول کنیم. ولی یک نکتۀ کلی‌تر وجود دارد چون حسن بن علی بن ابی حمزه اینجور نیست که مثلا بزرگانی ازش روایت کرده باشند، کسانی که ازش روایت می‌کنند عمدتا، مثلا اسماعیل بن مهران هست که خودش واقفی است امثال اینها، یک بزرگانی نیست که از حسن بن علی بن ابی حمزه روایت کند، الآن یادم رفته کی‌ها معمولا از حسن بن علی بن ابی حمزه نقل می‌کنند از کسانی که همینجوری در ذهنم هست اسماعیل بن مهران است که واقفی است و خیلی، یک سری بحث‌هایی من در رسالۀ، یک مقاله‌ای در مورد غیبت نغمانی نوشته بودم، سلسله مقالاتی فارسی چاپ شده آنجا به تناسب در مورد تفسیر منسوب به نعمانی که در سندش هم حسن بن علی بن ابی حمزه واقع است و آنها به تناسب در مورد حسن بن علی ابن ابی حمزه یک بحث مفصلی کردم که یک اشتباهاتی گاهی اوقات رخ داده در مورد بعضی اسنادی که مربوط به حسن بن علی بن ابی حمزه هست حالا آنجا مراجعه کنید، ولی اصل بحث منحصر به حسن بن علی بن ابی حمزه نیست و آن بحث این است که از واقفه بعد از وقف هم بسیاری از بزرگان ما قطعا روایت کردند، خود حسین بن سعید از قاسم بن محمد جوهری چطور روایت کرده؟ و موسی بن قاسم که از بزرگان ما هست از واقفه زیاد روایت دارد و همینجور افراد دیگر. نکته‌ای که اینجا هست آن این است که این بینونت و شکافی که بین امامیه و واقفه بوده در اوّل وقف است، و الا بعدا این شکاف نیست. این است که کلینی یک سری از مشایخش واقفه هستند، حُمید بن زیاد، ابو غالب زراری از یک سری واقفه نقل می‌کند، تصریح هم می‌کند به واقفه بودنشان، می‌گوید و هؤلاء من رجال الواقفه الا انهم کانوا ثقاة فی الروایة، در رسالۀ ابی غالب زراری هست. آن که این، و تعبیر حتی ممطوره هم مال اوائل است بعدا دیگر کم کم این تعبیر کنار گذاشته شده و تعبیر واقفه به کار می‌رود. آن دورۀ امام رضا علیه السلام واقفه به اصطلاح حسابی با امام رضا درگیر شده بودند و مسئله خیلی جدی بوده، بعد از ولادت امام جواد علیه السلام پشم و کرک به اصطلاح واقفه می‌ریزد، اصلا واقفه دیگر آن واقفۀ قبلی نیستند، خیلی شرایطشان تغییر می‌کند. و این است که رابطۀ امامیه با آنها در مورد واقفه‌هایی که ثقه بودند رابطۀ عادی می‌شود و ازشان نقل حدیث می‌کردند. یعنی به خصوص بعد از زمان امام رضا علیه السلام قضیه خیلی فرق می‌کرده. این بحث در مورد آغاز وقف است و در زمان امام رضا هست و الا به خصوص قبل از ولادت امام جواد علیه السلام. بعد از ولادت امام جواد قضیه خیلی فرق کرده بود، این یک نکته.

نکتۀ دیگر این که ما از مرحوم حاجی نوری نقل کردیم که حاجی نوری در مورد علی بن ابی حمزه قائل هست به این که وثاقت نسبی دارد، یعنی وثاقت در غیر ما یرتبط فی المذهب. در بحث این وثاقت نسبی خودش یک بحثی هست، اوّلاً صغرویا معقول هست وثاقت نسبی و ثانیا چه ارزشی دارد، آیا فایده بخش هست وثاقت نسبی یا فایده بخش نیست. از جهت صغروی اشاره کردم کاملا معقول است که شخصی در یک زمینه‌هایی وثاقت داشته باشد ولی در زمینه‌های دیگر وثاقت نداشته باشد، اشاره هم کردم خیلی وقت‌ها طرف ذاتا وثاقت دارد ولی مگر در جایی که یک مصلحت اهم ببیند، در چیزهایی که مربوط به مذهب هست، مذهب باطل ممکن است مصلحت اهم ببیند از باب اهم و مهم آن چیز فراموش کند آن حالتش را. این مانعی ندارد از جهت صغروی. اما از جهت کبروی اگر ما قول ثقه را حجیت عقلایی برایش قائل باشیم که خیلی از آقایان سیرۀ عقلا بر حجیت قول ثقه قائل هستند به نظر می‌رسد فرق ندارد بین وثاقت مطلق و وثاقت نسبی. آن چیزی که ملاک هست ولو در یک دایرۀ خاصی وثاقت داشته باشد در همان دایرۀ خاص حجیت پیدا می‌کند، ولی ما این مطلب را قبول نداریم به تبع حاج آقا سیرۀ عقلا بر حجیت خبر واحد را قبول نداریم، حجیت خبر واحد را عمدتا به سیرۀ متشرعه و روایات خاصه و امثال اینها مستند می‌کنیم. آنها در مورد این که وثاقت نسبی هم بخواهیم بگوییم کفایت می‌کند آن خیلی روشن نیست. این است که وثاقت نسبی خیلی روشن نیست اعتبارش. البته این در بحث ما لطمه‌ای وارد نمی‌کند چون ما اصل بحثمان ما این بود که مثلا در آن روایتی که داشتیم شیخ طوسی در عُدّه نقل کرده که علمای ما به روایت‌های علی بن ابی حمزه عمل می‌کردند، ما گفتیم این شهادت شیخ طوسی این شهادتی هست که می‌تواند مبنی بر حس باشد و مورد قبول هست و ما این را پذیرفتیم. خب این پذیرفتن گفتیم احتمال دارد بر مبنای وثاقت نسبی علی بن ابی حمزه بعد از وقف باشد، خب ما اصل اعتبار قول علی بن ابی حمزه را از قبل مفروغ عنه گرفتیم نمی‌خواهیم با وثاقت نسبی اعتبار را اثبات کنیم، دیگر دلیل نداریم. ما فرض این است که دلیلش را اثبات کردیم، حالا نمی‌دانیم آیا از باب وثاقت نسبی علی بن ابی حمزه و این که کبرویا هم وثاقت نسبی علی بن ابی حمزه را هم اعتبار داشته و اینها از آن باب است، بنابراین ما اگر علی بن ابی حمزه را وثاقتش را اعتبار روایاتش را مستند به شهادت شیخ طوسی قبول می‌کنیم خود همین دلیل بر این هست اگر به فرض به جهت وثاقت نسبی علی بن ابی حمزه باشد دلیل بر اعتبار وثاقت علی بن ابی حمزه هست چون سیرۀ متشرعه است دیگر. ولی ما چون ثابت نیست حتما اعتبار روایت علی بن ابی حمزه مستند به این نکته باشد نمی‌توانیم وثاقت نسبی را اثبات کنیم ولی در خصوص علی بن ابی حمزه اگر هم مستند به او باشد خود همین دلیل بر اعتبار دلیل بر اعتبار وثاقت نسبی هم هست.

**شاگرد:** خود شیخ خبر واحد است، حرف شیخ طوسی که

**استاد:** حجیت خبر واحد را فرض این است که پذیرفتیم.

**شاگرد:** فرض با سیرۀ متشرعه دارید

**استاد:** نه آن پذیرفته شده آن فرض این است که شیخ طوسی قدر مسلم حجیت خبر واحد است، حجیت خبر واحد سیرۀ متشرعه در مورد امامی عدل هست، امامی عدل شیخ طوسی مصداقش است. نه آن مشکلی ندارد، آن امامی عدل هست و پذیرفته شده است. بنابراین حالا آن بحث‌های مفصلش باشد در بحث حجیت خبر واحد که ما مفصل بهش پرداختیم و به نظر ما حاج آقا البته اخیرا حجیت خبر ثقه را و موثقات را تردید داشتند در بحث چیزشان، ولی ما به نظرمان نه خبر موثقات را از شهادت شیخ طوسی در عُدّه می‌شود اعتبارش را اثبات کرد، البته با آن دو قید، با آن دو قید می‌شود اثبات کرد و حجیت خبر موثقات در طول حجیت خبر صحیح صحیح هست که معمولا هم آقایان همین را می‌گویند، معمولا خبر موثق را با خبر صحیح معارض نمی‌گیرند، خبر صحیح را مقدم بر خبر موثق می‌دانند، ما در واقع این را پذیرفتیم، حالا این بحث تمام.

ما عرض کردیم در این بحث زکات در پول روایت‌هایی را آقای قایینی تمسک کردند. عمدۀ این روایت‌ها با یک مشکل واحدی مواجه هست آن که روایت ناظر به یک جهت خاصی است، روایتی که ناظر به یک جهت خاصی باشد در غیر آن جهت اطلاق ندارد، و من تصور می‌کنم این نکته خیلی مهم است در بسیاری از استدلالات فقهی که در چیزهای مختلف شده از این نکته احیانا غفلت شده، حالا بعضی نمونه‌هایش را قبلا هم اشاره کردم، ما عرض کردیم که این روایت‌هایی که ایشان ذکر کرده، روایت‌هایی که به عنوان زکات در، ایشان چند تا دلیل بر وجوب زکات پول‌های رایج ذکر می‌کنند، وجه اوّل احادیث زکات در ثمن اشیاء که این اکثرا با آن مشکلی که عرض کردم مواجه هست که اینها در مقام بیان این است که تبدیل مال غیر زکوی به زکوی حکمش چی است که توضیحاتش گذشت که این روایت‌هایی که به این شکل هست صحیحۀ محمد بن مسلم ۱۲۶۶۶، صحیحۀ حلبی ۱۲۶۶۵، موثقۀ سماعة که ایشان موثق تعبیر می‌کند ما عرض کردیم صحیحه است، صحیحۀ سماعة ذیل ۱۲۶۶۳، قوی ابی بصیر که ما هم عرض کردیم صحیحۀ ابی بصیر است، ۱۲۶۶۳، و صحیح سلیمان بن خالد ۱۲۶۸۹ و صحیح زرارة و محمد بن مسلم ۱۲۶۸۴. اکثر روایت‌هایی که در این بحث ایشان ذکر کرده با این مشکل مواجه هست. حالا من دیگر روایت‌هایش را نمی‌خوانم. یک نکته‌ای را اینجا عرض بکنم قبلا هم اشاره کردم آن این است که آقای قایینی اینجا یک بحث‌هایی در مورد ثمن کردند، عرض کردم تمام این روایت‌ها ثمن ندارند از این جهت روایت‌هایش را عرض بکنم، ثمن در ذیل صحیح حلبی هست ۱۲۶۶۵، و در روایتی که به نام موثق اسحاق بن عمار یاد می‌کنند که عرض کردم صحیحۀ اسحاق بن عمار باید ذکر کرد ثمنها هست، در صحیحۀ زراره و محمد بن مسلم که ۱۲۶۸۴ هست ثمنه هست. در سه تا روایتش فقط ثمنه هست. در صحیحۀ محمد بن مسلم مال عظیم تعبیر شده. در موثق سماعة و صحیحۀ ابی بصیر غله تعبیر شده. در صحیحۀ سلیمان بن خالد هیچی، می‌گوید زکات نیست لا حتی یبیعه، دیگر به چی فروخته بشود اینها هم ندارد. صحیح زراره هم المال. حالا در اینها دو تا روایت هست که نیاز به یک توضیحی دارد، هم از جهت متن، آن غله که عرض کردم غله به معنای در لغت عبارت لغت را هم که در مورد غله هست ببینم، الغلة در لسان العرب می‌گوید: «الدَّخْل من كِراءِ دار و أَجْر غلام و فائدة أَرض.» یک کرایۀ خانه یا اجر مثلا یک غلام طرف دارد این غلامش را می‌دهد برایش کار می‌کنند، اجری که آن دریافت می‌کند که مال مالکش است آن غله بهش می‌گویند، فائدة ارض، زمین یک فایده‌ای که هست بهش می‌گویند غله، محصولاتی که زمین دارد و امثال اینها همه آنها غله هستند. غله اختصاصی به طلا و نقره ندارد یک مفهوم عامی است هر چیزی که از شیء حاصل می‌شود

**شاگرد:** ؟؟؟

**استاد:** فائدۀ زمین، مثلا غلۀ ارض یعنی مثلا میوه‌های زمین این غلۀ چیز هست، غلات هم به اعتبار این که غلات اربعه می‌گویند به اعتبار این هست که از زمین حاصل می‌شود، غلۀ ارض هستند، غله یک معنای عامی است که اختصاص به پول و اینها ندارد. البته بله این است، یا الغلة الدخل الذی یحصل من الزرع، و الثمر و اللبن و الاجارة و النتاج و نحو ذلک. این من الزرع به نظرم بیان این دخل است، الذی یحصل برای شیء، الذی چیزی که برای شیء حاصل می‌شود که آن چیز زراعت شیء باشد که دخل زمین است، ثمر شیء باشد دخل بوستان است، لبن شیء باشد که دخل گاو و گوسفند است، و الاجارة دخل غلام است، و النتاج دخل حیوانات هست که بود به اصطلاح، دخل یعنی آن چیزی که از شیء حاصل می‌شود الحاصل من الشیء، این هیچ اختصاصی به پول ندارد، یک معنای عامی هست که بنابر این این بحث در مورد ثمر و اینها هیچ ربطی به کلمۀ غله ندارد، خب این هم این.

در اینجاها دو تا روایت هست که هم از جهت لفظی‌اش مناسب هست بحث بشود و هم از جهت مفاد کلی روایت. یکی صحیح زراره است ۱۲۷۹۹، این هست عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام صحیحه است قال الزکاة علی المال الصامت الذی یحول علیه الحول و لم یحرّکه.

در عبارت آقای قایینی این روایت را که آوردند در ذیلش این مطلب را فرمودند، زکات بر مال صامت مساوی ثروت و پول. مال صامن به معنای ثروت و پول نیست، در لغت حالا من عبارت‌های لغت را می‌آورم و می‌گویم هم منشاء اینکه ایشان اینجور ترجمه کرده چی است. صامت یعنی طلا و نقره، تفسیری که صامت در لغت شده این هست، الصامت الذهب و الفضة. ولی چون در مقابلش ناطق بوده که الحیوان الابل و الغنم وجه تسمیۀ طلا و نقره به صامت به اعتبار این هست که پولی هست که زبان ندارد، حرف نمی‌زند، در مقابل حیوان که آن زبان دارد و حرف می‌زند، صامت یعنی لال، ولی این نکته را باید توجه کرد، وجه تسمیه منشأ به اصطلاح می‌گویند وجه تسمیه نه مترد است نه منعکس، اصطلاحا می‌گویند، ما به وجه تسمیه برای فهم معنای لغت نباید توجه کنیم، وجه تسمیه‌اش به خاطر لال بودن طلا و نقره است، حرف نزدن، ولی این که حالا که لال نیست هر مالی که لال باشد به این می‌گویند صامت؟ این هیچ چیزی در لغت نیست، لغت صامت به معنای طلا و نقره است. حالا به تناسب این مال صامت که ایشان اینجا ذکر کرده

**شاگرد:** گندم و جو چی می‌شود؟ گندم و جو ناطق است یا صامت؟

**استاد:** دیگر حالا این صامت در موردش اطلاق نمی‌شود در مورد گندم و جو، این اصطلاح هست، یعنی ببینید چون نوعا ثروت اصلی که آن موقع بوده یا حیوانات بوده یا پول و اینهاست، آنها اینقدر ثروت نبوده، مثلا می‌گوید اکثر اموال العرب الابل، بیشترین پولی که اینجا بوده ابل بوده و اینها، کأنّ وجوه اینها غالبا مصرف‌های شخصی بوده و امثال اینها، خیلی، به هر حال صامت را طلا و نقره معنا کردند. این مال صامت یک روایت دیگری هست، وجه اوّلی که آقای قایینی ذکر می‌کند زکات ثمن هست، وجه دوم زکات مال هست. احادیثی که در مال زکات واجب کرده که یکی از آنها هم کلمۀ صامت چون توش به کار رفته آن هم همین جا بحثش را بکنیم خوب هست. روایت علی بن یقطین، صحیح علی بن یقطین، حالا من آدرس روایت‌های دیگر را هم از جامع احادیث اینجا یادداشت کردم اوّل آدرس‌هایش را بدهم بعد در مورد آنها بحث می‌کنیم. یکی صحیحۀ علی بن یقطین، ۱۲۸۰۱، یک صحیحۀ دیگر علی بن یقطین ۱۲۸۴۸، من اینها تعبیراتی که آقای قایینی به کار بردند را دارم تعبیر می‌کنم، بعدا در بعضی‌هایش در مورد سندش صحبتی هم خواهم کرد.

**شاگرد:** زکات مال است درست استاد؟

**استاد:** آره، وجه دوم احادیث زکات در مال. یکی هم صحیحۀ زراره و محمد بن مسلم، صحیحۀ زراره و محمد بن مسلم در سه تا رقم وارد شده، ۱۲۸۰۷، ۱۲۸۰۹، ۱۲۸۱۰، قطعه‌ای از یک روایت هست در جاهای مختلف این قطعه نقل شده.

روایت بعدی صحیح محمد الحلبی ۱۲۸۰۵، بعدی‌اش صحیح عبد الله بن سنان ۱۲۷۹۸، روایت بعدی معتبر رفاعة، ۱۲۹۸۳، بعدی‌اش معتبر سدیر الصیرفی ۱۲۹۸۸، بعدی‌اش صحیح خالد بن حجاج ۱۲۸۲۴.

اینها روایت‌هایی هست که در وجه دوم آقای قایینی ذکر می‌کنند. حالا یکی یکی بحث می‌کنیم ولی حالا به تناسب آن بحث صامت در روایت علی بن یقطین هم کلمۀ صامت به کار رفته، این را حالا من ۱۲۸۰۱ است، بخوانم در مورد آن صامت یک توضیحی می‌خواهم بدهم. روایت از جهت سندی هیچ اشکالی جدی ندارد، محمد بن عیسی العبیدی در بعضی از نقل‌هایش هست که خب بحث جدی در وثاقتش نیست و در یکی از نقل‌های دیگرش ابراهیم بن هاشم هست که آن هم بحث جدی‌ای در مورد سندش نیست.

«حَمَّادُ بْنُ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّهُ يَجْتَمِعُ عِنْدِي الشَّيْ‌ءُ الکثیر قیمته فَيَبْقَى نَحْواً مِنْ سَنَةٍ أَ نُزَكِّيهِ قَالَ لَا كُلُّ مَا لَمْ يَحُلْ عَلَيْهِ عِنْدَكَ الْحَوْلُ فَلَيْسَ عَلَيْهِ فِيهِ زَكَاةٌ وَ كُلُّ مَا لَمْ يَكُنْ رِكَازاً» نمی‌دانم تلفظ رِکاز است رُکاز است، «رِكَازاً فَلَيْسَ عَلَيْكَ فِيهِ شَيْ‌ءٌ قَالَ قُلْتُ وَ مَا الرِّكَازُ قَالَ الصَّامِتُ الْمَنْقُوشُ»

این که امام علیه السلام می‌گوید: «كُلُّ مَا لَمْ يَكُنْ رِكَازاً فَلَيْسَ عَلَيْكَ فِيهِ شَيْ‌ءٌ»

این که علی بن یقطین سؤال می‌کند «وَ مَا الرِّكَازُ» این سؤال به خاطر یک اختلافی بوده که در میان اهل عراق و اهل حجاز در تفسیر رکاز بوده، حالا من عبارت لغت را آوردم برای این که این اختلاف، این سؤال در واقع این است که در این اختلافی که بین اهل عراق و اهل حجاز هست شما این را به کدام اصطلاح به کار بردید؟ اهل عراق رکاز را به معنای معادن می‌گیرند، اهل حجاز رکاز را به معنای کنز می‌گیرند، خمس یکی از مواردی که خمس واجب هست معدن است، یکی‌اش کنز است. معدن آن چیزهایی از طلا و نقره و اینجور چیزهایی که در زمین بوده. اصلا اصل رکز یعنی ثبت، رکاز یعنی ثابت کرد، رکاز مصدر به معنای مفعول است، رکزه او اثبته. مرکوز یعنی ثابت در زمین، آن که در زمین ثابت هست گاهی اوقات به اعتبار این است که خداوند او را در زمین قرار داده و ثابت قرار داده، مرکوز هست، یا به اعتبار این که از اقوام امم گذشته دفن شده، حالا من رکاز را بخوانم این، این که سؤال می‌کند اشاره به این است که شما این را ناظر به کدام معنا گرفتید که از کلام امام استفاده می‌شود که به اصطلاح اهل عراق امام به کار بردند. حالا یا اصلا هر دویش صحیح است امام علیه السلام خودشان به اصطلاح اهل عراق به کار بردند و اینها یا اصلا می‌خواهند بگویند که اصطلاح چیز درست نیست، آنش خیلی مهم نیست، ایشان می‌گوید: «و الرِّكازُ: قِطَعُ ذهب و فضة تخرج من الأَرض أَو المعدن. و في الحديث: و في الرِّكازِ الخُمْسُ. و أَرْكَزَ المَعْدِنُ: وُجِدَ فيه الرِّكاز؛ عن ابن الأَعرابي. و أَرْكَزَ الرجلُ إِذا وَجد رِكازاً. قال أَبو عبيد: اختلف أَهل الحجاز و العراق، فقال أَهل العراق: في الرِّكاز المعادنُ كلُّها فما استخرج منها من شي‌ء فلمستخرجه أَربعة أَخماسه و لبيت المال الخمس، قالوا: و كذلك المالُ العادِيُّ يوجد مدفوناً هو مثل المعدن سواء،»

خود رکاز را اصلش را به معنای معدن گرفتند ولی آن کنز را از باب قیاس ملحق کردند، مال العادی، این را تلفظش را هم توجه بفرمایید منسوب به عاد است، عادی یعنی قدیمی، کهن. «ی»اش «ی» مشدد است، «قالوا: و إِنما أَصل الركاز المعدنُ و المالُ العادِيُّ الذي قد ملكه الناس مُشَبَّه بالمعدن،» از باب تشبیه به معدن و قیاس آن را چیز، و الا اصل گفتند رکازی که درش خمس هست معدن است ولی این هم چون می‌گویند معدن چون مثلا در زمین بوده وجود داشته سال‌ها خمس درش واجب هست این هم که مثل آن است پس این هم درش خمس هست.

«و قال أَهل الحجاز: إِنما الركاز كنوز الجاهلية،» یعنی همان مال عادی «و قيل: هو المال المدفون خاصة مما كنزه بنو آدم قبل الإِسلام، فأَما المعادن فليست بركاز» رکاز نیست که خمس داشته باشد «و إِنما فيها مثل ما في أَموال المسلمين من الركاز،» می‌گوید آن رکاز درش خمس نیست، زکات است، درش زکات هست «إِذا بلغ ما أَصاب مائتي درهم كان فيها خمسة دراهم» یعنی یک چهلم «و ما زاد فبحساب ذلك، و كذلك الذهب إِذا بلغ عشرين مثقالًا كان فيه نصف مثقال، و هذان القولان تحتملهما اللغة لأَن كلًّا منهما مركوز في الأَرض أَي ثابت. يقال: رَكَزَهُ يَرْكُزُهُ رَكْزاً إِذا دفنه، و الحديث إِنما جاءَ على رأْي أَهل الحجاز، و هو الكنز الجاهلي،» این حالا ایشان اینجوری می‌خواهد بگوید «و إِنما كان فيه الخمس لكثرة نفعه و سهولة أَخذه. و روى الأَزهري عن الشافعي أَنه قال: الذي لا أَشك فيه أَن الرِّكاز دَفِينُ الجاهلية، و الذي أَنا واقف فيه الركاز في المعدن و التِّبْر المخلوق في الأَرض.»

من دیگر مردد هستم که، این که دفین جاهلیت رکاز هست را مسلم می‌دانم ولی این که آیا معنایش عام است، دفین و تبر المخلوق فی الارضی که به وسیلۀ خداوند در زمین مدفون شده او را من تردید دارم.

«و روي عن عمرو بن شعيب أَن عبداً وجد رِكْزَةً على عهد عمر،» اینجا نوشته [رضي الله عنه،] «فأَخذها منه عمر؛ قال ابن الأَعرابي: الرِّكازُ ما أخرج المعدنُ و قد أَرْكَزَ المعدنُ»

همینجور تا آخر این بحث رکاز و این که قول اهل عراق درست است قول، یک بحث قدیمی بوده که وجود دارد. امام علیه السلام اینجا رکاز را به اصطلاح اهل عراق به کار برده، عرض کردم یا به جهت این که اصلا مراد خصوص این بوده یا بالأخره در خصوص این مطلب این را امام فرموده.

«قُلْتُ وَ مَا الرِّكَازُ قَالَ الصَّامِتُ الْمَنْقُوشُ»

صامت، یعنی طلا و نقره، منقوش یعنی سکه زده شده. «الصَّامِتُ الْمَنْقُوشُ» یعنی درهم و دنانیر. صامن و منقوش را ایشان در پاورقی نوشته کنایه از پول در مقابل دیگر اموال است، نه اصلا اینجور نیست. هیچ در لغت اصلا کنایه از پول نیست، در مقابل دیگر غیر صامت مانند حیوان و صامت غیر پول مانند امتعه هست، مانند حیوان و صامت و غیره، نه همچین اصلا ما نداریم که در لغت. در لغت صامت به معنای طلا و نقره است. بنابراین این روایت اصلا ربطی به این بحث‌ها ندارد، حالا بعد می‌آیم در موردش صحبت می‌کنم چون آن روایت از جهت دیگر هم صحبت دارد.

**شاگرد:** شیء ثالثی فرمودند دیگر، نه عراق شد، چون عراقی‌ها می‌گفتند که معدن، حجازی‌ها می‌گفتند کنز.

**استاد:** نه به اعتبار، نه طلا و نقره، چون طلا و نقره از زمین‌ها خارج می‌شود؟ مراد از صامت آن اوّلش گفتم قطع.

**شاگرد:** حضرت هم فرمودند.

**استاد:** نه حالا با اصطلاح آنها هماهنگ‌تر است. می‌گوییم الرکاز قطع ذهب و فضة تخرج من الارض، یعنی به اعتبار این که در اصل معدن بوده الآن هم بهش رکاز گفته می‌شود به اعتبار، البته الآن دیگر آن اصلش ملاحظه نمی‌شود ولی چون در اصل مرکوز در زمین بوده این رکاز اطلاق شده ولی الآن دیگر به طلا و نقره اطلاق شده که امام علیه السلام هم به این معنا، معنایی که بعدا به آن معنا اطلاق شده این معنای بعدی. یعنی هماهنگ است با معنای عراقی‌ها.

**شاگرد:** مسکوک هم لازم نیست باشد؟

**استاد:** منقوش یعنی مسکوک دیگر.

**شاگرد:** صامت خالی

**استاد:** صامة الخالی، نه آن صامت خالی حالا یک نکته‌ای هست، آن را الآن در موردش صحبت می‌کنم. حالا صامت درش مسکوک بودن نخوابیده، صامت یعنی طلا و نقره، آن مسکوک بودن با کلمۀ منقوش استفاده می‌شود. حالا این صحیح زراره، ۱۲۷۹۹ «أَنَّهُ قَالَ: الزَّكَاةُ عَلَى الْمَالِ الصَّامِتِ الَّذِي يَحُولُ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَ لَمْ يُحَرِّكْهُ.»

این روایت ناظر به نکتۀ دیگری هست، ناظر به این هست، حالا غیر از این که اصلا به طور کلی در مورد پول نیست، در مورد طلا و نقره است، آن چیزی که در این روایت تکیه رویش هست، تکیه روی این هست که باید سال بگذرد، اگر سال نگذرد زکات واجب نمی‌شود. چون این خودش مورد بحث است، روایات متعددی داریم، حالا من اینها را جلسۀ آینده روایاتش را می‌خوانم که ازش استفاده می‌شود که این که زکات سال بگذرد یک محل تردیدی بوده برای روایت، سؤال می‌کرد به خصوص در موردهایی که قبل از سال مال را فروخته باشد، یا نزدیک سال باشد، اینها مورد تردید و امثال اینهاست. حالا آن روایت‌هایش را الآن وقت گذشته بعدا می‌خوانم. امروز چهارشنبه است قرار است یک روایت بخوانیم یک روایت هم بخوانیم و بعدا بقیۀ بحث باشد برای شنبه. من همینجوری همین باب جامع الاحادیث یک روایت صحیح السندی را اینجا برگه لایش گذاشتم که بخوانم. از کافی، جلد ۴، صفحۀ ۲۰ نقل کرده در جامع الاحادیث که روایت صحیح السند هست، «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ النُّعْمَانِ» در ذهنم هست داود بن نغمان ثقه است، می‌گویند صحیح السند است اگر ذهنم خطا نکرده باشد، «عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام» ابراهیم بن عثمان هم ابو ایوب خراز است که در وثاقتش بحثی نیست.

«قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَبَّ شَيْئاً لِنَفْسِهِ وَ أَبْغَضَهُ لِخَلْقِهِ أَبْغَضَ عز و جل لِخَلْقِهِ الْمَسْأَلَةَ وَ أَحَبَّ لِنَفْسِهِ أَنْ يُسْأَلَ»

می‌گوید پیغمبر یک چیز را برای خودش پسندیده ولی برای مردم نپسندیده. « أَبْغَضَ لِخَلْقِهِ الْمَسْأَلَةَ»

من با قرینۀ بعد اینجور عبارت را معنا می‌کنم: خدا دلش نمی‌خواهد که انسان‌ها ازشان سؤال بشود بعدا صدقه بدهند، می‌خواهد نه مستقیما افراد، مسئول واقع شدن، یعنی اگر می‌خواهی پول بدهی منتظر این نباش که ازت سؤال کنند، مستقیما بده، ولی خدا «أَحَبَّ لِنَفْسِهِ أَنْ يُسْأَلَ وَ لَيْسَ شَيْ‌ءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ فَلَا يَسْتَحْيِي أَحَدُكُمْ أَنْ يَسْأَلَ اللَّهَ عز و جل مِنْ فَضْلِهِ وَ لَوْ بِشِسْعِ نَعْلٍ.» بند کفش که خیلی چیز بی ارزشی بوده و همه جا ریخته زیر دست و پا، می‌گوید این چیزهای بی ارزش را هم نترسید، یعنی خجالت نکشید که از خدا اینها را درخواست کنید. در بعضی روایات هست می‌گوید ولو در مورد ملح‌تان هم، نمک خب خیلی در محیط عرب زیاد بوده و کم ارزش بوده، محیط‌های شرق آن فیلم‌های چیز بار نمک می‌زدند و امثال اینها، آنها نمک ارزشمند بوده، ولی در محیط‌های عرب و اینها نمک خیلی چیز با ارزشی نبوده، در روایات هست ولو ملح را از خدا بخواهید، حالا ان شاء الله که ما.

**شاگرد:** همین نیست که برای خدا کراهت دارد که بندگان از همدیگر درخواست کنند از خداوند

**استاد:** می‌گویند در مقابل یسئل است من مخصوصا این را معنا می‌خواهم بکنم، این که یک چیز واحد، آن یک بحث دیگر است، بحث این که سؤال کردن از افراد مکروه است آن هست، ولی من اینجور نمی‌خواهم روایت را معنا کنم. به قرینۀ این که برای خودش آن را پسندیده مسئول واقع شدن هست نه سائل، کراهة المسئولیة است نه کراهة السائلیه است، این در این باب کراهة السائلیه آورده، ولی به نظرم به قرینۀ ذیلش این هست که خدا دلش نمی‌خواهد یک کسی در یک مقامی قرار بگیرد که برای این که به دیگران بدهد بیایند دنبالش و مسئول واقع بشود. حالا برای این که اذان شد ما هم یک دعایی بکنیم که به هر حال امتثال این امر کرده باشد.

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

اَللهمَّ کُن لولیَّک الحُجةِ بنِ الحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیهِ وَ عَلی ابائهِ فی هذهِ السّاعةِ، وَ فی کُلّ ساعَة وَلیّا وَ حافظاً وقائِداً وَ ناصِراً وَ دَلیلاً وَ عَیناً حَتّی تُسکِنَهُ اَرضَکَ طَوعاً وَ تُمَتّعَهُ فیها طَویلاً